

وکیل مدافع و دفاع از حق مردن



دکتر ابوالقاسم تفضلی

توضیح

بعد از انتشار مقاله ام درباره « مرگ خود خواسته » چند تن از خوانندگان آن مجله ارزنده تلفن کرده و خواستار شدند توضیحات بیشتری در این زمینه بدهم .

در سال ۱۳۸۰ هم مقاله مشروح و مستند دیگری درباره حق کمک به مرگ خود خواسته و قانونی که در هلند به تصویب رسیده است نوشتم که در شماره ۱۳ آبان روزنامه ایران در یک صفحه تمام با عنوان قطار زندگی را نگه دارید می خواهم پیاده شوم، منتشر شد. از آن تاریخ به بعد به کرات در این باره توضیحاتی خواسته شده است .

دوستانی دارم که یکی از آنها ساکن (ژنو)، دیگری (لندن) و سومی (وانکور) است . این هر سه نفر سالهاست که نام خود را در انجمن های EXIT ثبت کرده اند و معمولاً اخبار جالب راجع به مرگ خود خواسته را که در روزنامه های مهم غربی منتشر می شود بریده و برایم می فرستند .

بنابراین بهتر آن دیدم که ترجمه قسمتی از این اخبار رسیده را که از نظر حقوقی قابل بررسی است ارسال دارم تا اگر شایسته بدانید منتشر سازید. بخصوص که در این اخبار نام یک وکیل دادگستری سوییسی و یک لرد انگلیسی وکیل دادگستری و عضو مجلس لردان انگلستان هم دیده می شود.



ابتکار، یک وکیل دادگستری سوئیسی (۱)

آقای لودیگ مینلی (LUDWIG MINELLI) وکیل دادگستری ۷۰ ساله سوئیسی که قبلاً روزنامه نگار بوده اما بعداً شغل وکالت را انتخاب کرده است ده ها سال است که از طرفداران «مرگ خود خواسته» و عضو انجمن (EXIT) می باشد.

در سال ۱۹۹۸ (۱۳۷۷) آقای مینلی موسسه ای در شهر (زوریخ) تاسیس کرد بنام (دیگنیتاس DIGNITAS) که می توان آن را به فارسی (متانت و لیاقت) ترجمه کرد.

منظور و مقصود از تأسیس این موسسه در حقیقت دفاع از حق خارجیانی است که میخواهند با آرامش و متانت، خود را از درد ورنج تحمل ناپذیر بیماری های ناعلاج برهانند.

تا سال ۲۰۰۰ جمعاً ۱۴۰ نفر از خارجیانی که بموجب قوانین کشور متبوعشان، پزشکان حق ندارند به مرگ خود خواسته بیماران کمک کنند، از تسهیلات این موسسه استفاده کرده اند. این مشتریان از کشورهای انگلیس، مصر، اسرائیل، لبنان، آمریکا و اکثراً از آلمان بوده اند.

کسانی که بخواهند از تسهیلات این موسسه استفاده کنند بایستی قبلاً عضویت آن را بپذیرند و فرم های مخصوصی را پر کنند. حق عضویت این موسسه ۱۸ دلار در سال است و تاکنون متجاوز از ۲۵۰۰ نفر از کشور های مختلف، عضویت موسسه را پذیرفته اند. البته قبول عضویت موسسه بدین معنی نیست که قطعاً از تسهیلات آن برای مرگ آرام و خود خواسته استفاده خواهند کرد. بلکه نوعی بیمه است برای امکان پایان دادن به درد ها ورنج های ناشی از بیماریهای درمان ناپذیر.

تجهیزات و تسهیلات آپارتمان مرگ

در یکی از محلات شهر «زوریخ» آپارتمانی دو خوابه وجود دارد که بر روی تابلوی سیاه رنگ ورودی آن نوشته شده است DIGNITAS.

اطاق بزرگتر دارای دو تختخواب و یک میز و چند صندلی است که از پنجره های آن می توان سقف خانه های شهر را تماشا کرد. بر دیوارهای اطاق چند تابلو از مناظر طبیعی آویخته شده و در اطاق کوچکتر متصل به آن، یک دستگاه مجهز و کامل استریو با تعداد زیادی کاست و دیسک موزیک های مختلف نصب شده و در گنجینه های متعدد اطاق، انواع و اقسام مشروبات معروف الکلی جهان با گیلان های مناسب دیده می شود. داخل یخچال هم آشامیدنی های غیر الکلی و آب میوه های مختلف دیده می شود.

هرگاه عضوی تصمیم به سفر ابدی بگیرد، از آقای «مینلی» می خواهد که برای او و همراه یا همراهانش اطاق مناسبی در یکی از هتل های زوریخ بگیرد. پس از ورود به «زوریخ» و ملاقات با آقای مینلی، داوطلب سفر آخرت، کلیه اوراق و عکس های مربوط به معاینات و معالجات قبلی پزشکی را به یک متخصص سوییسی ارائه می دهد. اگر پزشک مذکور لا علاج بودن بیماری داوطلب مرگ آرام را تأیید نماید، روز و ساعتی برای اجرای مقصود و مسافر تعیین می شود.

در روز موعود (آقای مینلی) شخصاً با تفاق مسافر آن دنیا، و همراه یا همراهانش به آپارتمان (دیگنیتاس) می روند



تا ساعت و دقائق آخر عمرش را بهر طریقی که مایل باشد بگذراند.

فرشته رهایی بخش، یا دستیار عزرائیل؟

تنها پرستار یا خدمتکار آپارتمان، یک خانم ۶۴ ساله سویسی بنام (اریکا لولی ERIKA LULEY) هست که قریب سی سال است وسایل آسایش و آرامش کامل داوطلبان مسافرت به آخرت را فراهم می سازد. این خانم به هیچ دین و مذهبی اعتقاد ندارد، با وجود این همیشه در موقع خدمت لباس و کلاه مخصوص پرستاران مذهبی را می پوشد و یک (الله) که یکی از مسافران مسلمان مصری در آخرین لحظات حیاتش باو هدیه کرده است، به اضافه یک (صلیب) که هدیه مسافر مسیحی دیگری است، در گردنش آویخته دارد.

وقتی خبر نگار ((وال استریت جیورنال)) از او پرسید که معمولاً مشتریان این آپارتمان در ساعات و لحظات آخرین عمرشان چه درخواست هایی دارند جواب داد:

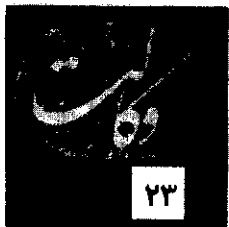
یکی از مشتریان خواست که قبل از نوشیدن مایع خواب آورو مرگ زا، یک رمان پلیسی را که در دست خواندن داشت بپایان برساند چون می خواست بدانند که پایان داستان چه خواهد بود. بعضی مسافران دیگر دوست دارند که به آهنگ های دلخواهشان گوش فرا دهند. چند نفر هم علاقه داشتند که اعضای خانواده شان کنارشان بنشینند و از خاطرات خوش گذشته یاد کنند. مسافر دیگری، چند ساعت پیش از نوشیدن مایع مرگ زا، مهمانی مفصلی با حضور دوستانش ترتیب داد و هر چه توانست رقصید و مشروب خورد و شامپانی نوشید و چون نوشیدن مشروبات الکلی مانع از اثر بخشیدن فوری مایع مرگ زا میشود، من مجبور شدم هشت ساعت منتظر بمانم تا این مسافر سر مست راه مقصد نهائی را در پیش بگیرد.

مصاحبه تلویزیونی

یکی از خاطرات جالب این خانم یا پرستار، در خصوص یک بانوی ۶۶ ساله فرانسوی بنام (ماری هاس کوئت MARIE HASCOET) بود که می خواست به هنگام نوشیدن مایع مرگ زا و گذراندن آخرین لحظات حیاتش یک گروه از فیلمبرداران تلویزیون فرانسه هم حاضر شده با او مصاحبه کنند. این خانم که حسابدار یکی از شرکت های بزرگ فرانسوی بوده مبتلا به سرطان شده و معالجات انجام شده اثری نبخشیده و همه پزشکان از معالجه اش مایوس بودند. به همین جهت از مدت ها قبل عضویت (دیگنیتاس) را پذیرفته بود. در روز معینی، برای رفتن به زوربخ یک بلیط یک سره خریداری کرده و به همراه یکی از نزدیکترین دوستانش به این شهر آمده بود. صبح روز موعود با کمال آرامش صبحانه اش را در رستوران هتل، همراه با یک قهوه، صرف کرد و آخرین سیگارش را کشید و با قیچی که با خود داشت، کارت اعتباریش را ریزریز کرد، چون دیگر احتیاجی به آن نداشت.

وقتی که (آقای مینلی) برای بردن او به آپارتمان مخصوص از او سوال کرد که چرا چنین تصمیمی گرفته است؟ به زبان فرانسوی جواب داد ((من نمی خواهم زندگی را به صورت یک گیاه بی حاصل و بی حرکت ادامه دهم)) این خانم شوهر و بچه نداشت. شاید اگر بچه ای می داشت چنین تصمیمی نمی گرفت. خانم (لولی) دقائق آخر حیات خانم فرانسوی را چنین توصیف می کند:

ساعت ۱۰/۱۵ صبح بود که آقای (مینلی) بهمراه ((خانم هاس کوئت)) و دوستش وارد آپارتمان شدند و در کنار میزی که در اطاق بزرگتر کنار تخت خواب گذاشته شده بود، نشستند خانم پرستار و گروه فیلمبرداری



تلویزیون فرانسه هم در اطاق جمع شده بودند. همسایگان صدای تلویزیونشان را بلندتر کرده بودند تا گفتگو های داخل اطاق را نشنوند.

((آقای مینلی)) می گوید که ساکنان آپارتمان های مجاور از این که شاهد ورود افراد زنده ای به آپارتمان و خروج آنها با تابوت هستند ناراحتند اما هیچیک از آنها شکایتی در مراجع رسمی طرح نکرده اند. زیرا سوئیس از اولین کشورهایی است که مرگ خود خواسته را چشم پوشی می کند.

ساعت ۱۰/۴۱ دقیقه ((آقای مینلی)) در حضور گروه فیلمبرداران فرانسوی مجدداً از خانم ((هاس کوئت)) سوال کرد که هنوز هم به قصد و نیت خودت باقی هستی؟ و خانم لحظه ای درنگ کرد و به زبان فرانسوی جواب داد (بله) و فرم مخصوص موسسه را امضا کرد. ((آقای مینلی)) با او دست داد و از اطاق خارج شد. زیرا هیچگاه شخصاً در موقع مرگ اعضای موسسه اش حاضر نمی شود.

**کسانی که
بخواهند، یا ورثه
آنها تقاضا کنند،
جسدشان را داخل
این کوره های
گذارند و با فشار
یک دکمه، پس از
چند ثانیه مختصر
خاکستری در
داخل شیشه ای سر
بسته از طرف
دیگر کوره خارج
می شود**

در ساعت ۱۰/۵۹ دقیقه ((خانم لولی)) قرص مخصوص جلوگیری از تهوع را در یک لیوان آب حل کرد و به مسافر آخرت داد. خانم فرانسوی از من پرسید که شما هر روز در اینجا هستید؟ من جواب دادم، خیر فقط هفته ای دو یا سه روز باینجا می آیم. سپس فیلمبرداران فرانسوی از او پرسیدند که ((آیا هیچ احساس ناراحتی دارید؟)) جواب داد که: سفر به سوئیس خیلی گران تمام می شود و من امیدوارم که نشان دادن فیلم مستند شما در تلویزیون، به قانون گذاران فرانسه کمک کند تا قانون مربوط به ((حق مردن خود خواسته)) را زودتر تصویب کنند.

چند دقیقه بعد فیلمبرداران اطاق را ترک کردند و مسافر آن دنیا با دوست فرانسویش در اطاق تنها ماندند. برای آنکه قرص جلوگیری از تهوع اثر ببخشد حداقل نیم ساعت وقت لازم است. در پایان نیمساعت خانم ((لولی)) محلول مرگ زار را به دست خانم ((هاس کوئت)) داد و از او پرسید که خواست دیگری دارید؟ جواب داد که جسد من را همراه با لباسم بسوزانید.

این مطلب قابل تذکر است که از ده ها سال قبل دستگاههایی در کشورهای غربی

و امریکا ساخته شده بنام کرما توریوم (CREMATORIUM) یا (کوره آدم سوزی). کسانی که بخواهند، یا ورثه آنها تقاضا کنند، جسدشان را داخل این کوره های می گذارند و با فشار یک دکمه، پس از چند ثانیه مختصر خاکستری در داخل شیشه ای سر بسته از طرف دیگر کوره خارج می شود که آنرا به خانواده اش تسلیم می نمایند بعضی خانواده ها آن را نگاه می دارند و بعضی دیگر خاکستر را بر باد می دهند و یا به رودخانه یا دریا می ریزند. این روش که به صورت روز افزونی رایج شده است هم از بخاک سپردن ارزانتر و سریعتر انجام می شود و هم از گسترش قبرستان ها می کاهد.

اعتراض و انتقاد دادستان زوریخ

دولتمردان سوئیس بیم آن دارند که با آزادی فعالیت موسساتی نظیر (دیگنیتاس) کشور سوئیس به عنوان ((کانون خود کشی)) شهرت یابد و بصورت مقصدی برای ((توریست های خود کشی خواه)) درآید.



آقای (برونر BRUNER) دادستان (زوریخ) هم جزو معترضین است. اما آقای (مینلی) در جواب معترضین می گوید: وقتی من انسانی را می بینم که در حال غرق شدن هست و کمک می خواهد وظیفه خود می دانم که او را نجات دهم. بدون اینکه بپرسم تبعه چه کشوری است و یا چه مذهبی دارد؟
وقتی از (مینلی) سوال کردند که تاکنون کسی بوده است که از قصد خود کشتی خود منصرف شده باشد؟ جواب داد که یکی از اعضای المانی که به زوریخ آمده بود در آخرین لحظات از تصمیمش منصرف شد و به آلمان بازگشت و هنوز هم زنده است. یکبار هم یک زن مسیحی که از لبنان آمده بود در لحظات آخر از ترس اینکه او را به جهنم ببرند منصرف شد و به لبنان مراجعت کرد.

در امریکا

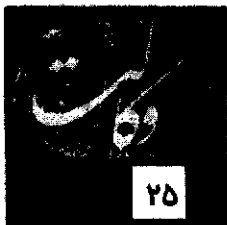


دوست عارف و مولانا دوست و شاعری دارم به نام (پروفسور فریدون پارسا) که متجاوز از بیست سال است به عنوان استادی بر جسته در دانشگاه هاوانی تدریس می کند و شهرت جهانی دارد. وقتی درباره (مرگ خود خواسته) از او سوال کردم با خط خوش و شیرین فارسی جواب و توضیحی داد که عیناً نقل می کنم:

((بطور کلی اکثر پزشکان امریکایی و منجمله هاوانی، تماماً مخالف (تانازیا) هستند چون آنرا مخالف سوگند نامه «بقراط» میدانند که در آخرین سال تحصیلات پزشکی برای اخذ دیپلم خوانده میشود، و در آن سوگند نامه

یادآوری شده است که پزشک میبایستی برای بهبود و سلامت مردمان بکوشد. پزشکان آمریکایی فراموش می کنند که در همان سوگندنامه یادآوری شده که نقش پزشک شامل کم کردن رنج و درد نیز می باشد. بزرگترین اشکالی که دانشجویان پزشکی و دکترهای آمریکایی بطور کلی با زندگی دارند بحث مرگ است. برای آمریکائی ها و پزشکان آمریکائی مرگ یک نوع معما است که از بدترین عوارض تلقی می شود و تمام کوشش را میکنند که فرد را از دست مرگ نجات بدهند. اشکال بزرگ در آمریکا و شاید هم در اکثر نقاط دیگر دنیا در برداشتی بسیار منفی از مرگ می باشد که آنرا مانند فاجعه ای زشت و ناپسند تلقی می کنند. تنها راه آزادی از چنین قید و بند نامعقول و خود پسندانه در زمانیکه که علوم پزشکی از علاج بیمار عاجزند، رهائی از آن اندیشه نامعقول است که مرگ را در چنین شرایطی فاجعه تلقی کنند.

نجات دهندگان از چنین اندیشه، عارفانی هستند که با اندیشه های تابناکشان به رموز زندگانی وفانی بودن لذت و برکات و الطاف بی پایان این جهان فانی پی برده اند و نه تنها از مرگ ترسی ندارند بلکه آن را آغاز تولدی دیگر و موضوعی بسیار طبیعی تلقی می کنند: شاید غلط نگفته باشم اگر بنویسم که این عارفان که ارشادشان برای جهان مادی امروزی حیاتی است، مرگ را آنقدر طبیعی می دانند که همچون تشنه ای مرگ را چون آبی گوارا می نوشند و لذت می برد و بدین منوال همانطوریکه انسانی جام آب را بدست تشنه ای میدهد و از این



عمل شرمندگی ندارد، پزشکی هم که جام مرگ را بدست مریضی می دهد که جز رنج طاقت فرسای مادی و امیدوی برایش نمانده، نمی بایستی شرمنده باشد. چون هدف پزشک غیر از این نیست که به مردم کمک کرده و تا آنجائی که امکان پذیر است و علم روز اجازه می دهد مردمان را از رنج نجات بدهند و مرگ را فاجعه تلقی نکند.

به گفته حضرت مولانا، عارف عارفان :

مرگ اگر مرد است گونزدمن آید تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

و در جانی دیگر می فرماید :

ای آنکه بزادیت، چو در مرگ رسیدید این زادن ثانی است بزائید، بزائید.

در انگلستان

در شماره شنبه اول نوامبر ۲۰۰۱ (شهریور ۱۳۸۰) روزنامه تایمز لندن عکس رنگی از یک زن وشوهر میانه سال بچاپ رسیده بود که زنی نسبتا جوان را در روی یک صندلی چرخدار با چهره ای شاد و خندان نشان می داد وشوهرش صندلی را می راند.

- در شرح این عکس نوشته شده بود که خانم (دایان پرتی DIAN PRETTY) ۲۴ ساله و
- صاحب دو فرزند، به علت ابتلای بیماری لاعلاج و دردآلود دستگاه تنفسی از
- دادگاه تقاضا کرده است به شوهرش اجازه داده شود تا برای رهایی او از دردورنج
- به خاتمه دادن زندگیش کمک کند. زیرا بموجب قوانین انگلستان هر کس برای
- مرگ دیگری کمک کند، به اتهام قتل عمدی به مجازات زندان تا ۱۴ سال محکوم
- می شود.
- دادگاه بدوی پس از رسیدگی های طولانی بطورضمنی با این تقاضا موافقت
- کرد اما دادستان از حکم صادره تجدید نظرخواست و پرونده به دادگاه لندن احاله
- شد. زن وشوهر جوان که در شهری دور از لندن سکونت داشتند مجبور شدند که
- چند سفر برای حضور در دادگاه به لندن بروند.
- در جریان رسیدگی به پرونده متجاوز از ۱۰۰۰۰ نفر به دادگاه نامه نوشته وخواست
- بودند که حکم بدوی را تأیید کند و این زن جوان را از درد ورنج هولناک تر از مرگ
- نجات دهد.

در تاریخ ۱۳ می (۲۰۰۲) یعنی حدود شش ماه بعد روزنامه معروف (گاردین) چاپ لندن عکس رنگی بزرگ دیگری از (دایان پرتی) همراه با مقاله ای نسبتا مفصل منتشر کرد با عنوان ((بالاخره دایان مرد و آزاد شد)) در این مقاله نوشته شده بود که دادگاه تجدید نظر لندن حکم بدوی را نقض کرد. با این استدلال که اگر چنین حکمی صادر شود هر روز بر تعداد متقاضیان مرگ خود خواسته که از بیما ریهای لا علاج رنج می برند و کهنسالانی که از زندگی طولانی و گیاه گونه ویی حاصل خسته شده اند، افزوده خواهد شد.



دو هفته بعد از صدور این حکم ، در ساعت ۴/۲۵ دقیقه بعد از ظهر، (دایان پرتی) در درمانگاه محقر شهر اقامتگاهش مقابل چشم شوهر و دو فرزندش به علت پیشرفت مرض و خفقان کامل درگذشت .
وقتی از شوهرش پرسیدند که چرا او را به مؤسسه ((دیگنیاس)) در زوریخ نبرده است ، جواب داد: موطن خود را ترک کردن و مسافرت به یک کشور خارجی بدور از خانواده و دوستان شاهد مرگ همسر تان بودن و به تنهایی باز گشتن کار بسیار مشکل و شاقی است

طرفداری یک وکیل دادگستری انگلیسی

در شماره شنبه هفتم جون ۲۰۰۳ (۱۷ خرداد ۱۳۸۲) خبری در روزنامه (گاردین) لندن منتشر شد به مضمون و خلاصه زیر :

طرحی برای قانونی کردن کمک به (مرگ خود خواسته) یا (خود کشی) بیماران غیر قابل درمان ، در مجلس لردان مطرح گردید که بیش از ۵۰ نفر از لردان بعنوان موافق و مخالف درباره آن به بحث پرداختند ، و جلسه هفت ساعت به طول انجامید . در پایان جلسه ، « لرد جف LORD GOFFE » وکیل دادگستری ، که از طرفداران تصویب قانون بود ، در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت که تعداد شرکت کنندگان در بحث و طول مدت آن نشان دهنده این واقعیت است که باید به انسان های مبتلا به بیماری لا علاج حق داد تا با کمک یک پزشک ، یا شخص دیگر ، و با رعایت شرایط معینی به زندگی درد آلود خود خاتمه دهند . وزیر بهداشت انگلستان هم با تائید نظر (لرد جف) گفت که اگر چنین قانونی به تصویب نرسد هر روز شاهد مسافرت بیشتر افرادی خواهیم بود که برای خودکشی اختیاری به کشور هائی که چنین عمل انسانی مجاز هست سفر خواهند کرد .

خود کشی جهانگیر تفضلی (۱)

مقاله این بار خود را با نقل قسمتی از کتاب شبه خاطرات نوشته دوست دیرینه و نویسنده و وکیل دادگستری توانا و بلند آوا ((دکتر علی بهزادی)) که جزئیات خود کشی برادرم (جهانگیر تفضلی) را شرح داده است ، خاتمه میدهم :

((..... تفضلی از سال ۱۳۲۱ تا سال ۱۳۵۷ در متن خیلی از حوادث مهم سیاسی کشور قرار داشت . چند سال بعد ، خبر ناراحت کننده ای شنیدم . تفضلی دچار سرطان شده بود . شیفته فرضیه (مرگ به اختیار) شده بود . تفضلی از دوران جوانی ، از زمانی که در مشهد هنگام انجام خدمت نظام در بیمارستان نظامی زیر دست دکتر اقبال کار می کرد ، با دیدن مرده ها تحت تاثیر مرگ و مردن قرار می گرفت . در آنجا با زهر ها هم آشنایی پیدا کرده بود . این دو در آخر زندگی به نوعی سرنوشت او را رقم زدند . او در اواخر کار با خواندن کتابی درباره « مرگ اختیاری » اثر نویسنده ای به نام « کستلر » می کوشید قبل از آنکه سرطان او را از پا درآورد ،



داوطلبانه به پیشواز مرگ برود. از آدمی مثل جهانگیر تفضلی چنین احساسی عجیب بود.

به این ترتیب تفضلی در آخر عمر به چیزی علاقه مند شده بود که در جوانی به آن اندیشیده بود. او در جوانی شعر می گفت و داستان می نوشت شعر «زهره» او را که «داریوش رفیعی» با صدای پر درد خود آن را خوانده، زمانی ترانه اول کشور بود. کتابهای «هایده» و «بر روی شنهای ساحل» یادگار احساسات ایام جوانی تفضلی بودند.

تفضلی در اواخر عمر به مرگ بیش از زندگی می اندیشید. او که می دید سرطان کم کم همه وجودش را فرا گرفته است، تصمیم گرفت به نوعی با مرگ کنار بیاید. او می اندیشید حال که از یک مرگ حتمی، یعنی اعدام، جسسته و یک مرگ خزننده به صورت سرطان در وجودش او را به مرگ می کشاند، چرا خودش به میل و اختیار به استقبال مرگ نرود.

ماجرای شب آخر

اندیشه مرگ به اختیار آنقدر تفضلی را به خود مشغول داشته بود که دیگر حوصله اش از زندگی سر رفت. او یک بار اقدام به خودکشی کرد. «سعیدی سیرجانی» و «دکتر عبدالعلی امامی» که نزدیکترین دوستان پایان عمرش بودند، او را به بیمارستان بردند و معده اش را شستشو دادند و مانع مرگش شدند. این بار در فکر آن بود که کارش را بطور کامل انجام دهد.

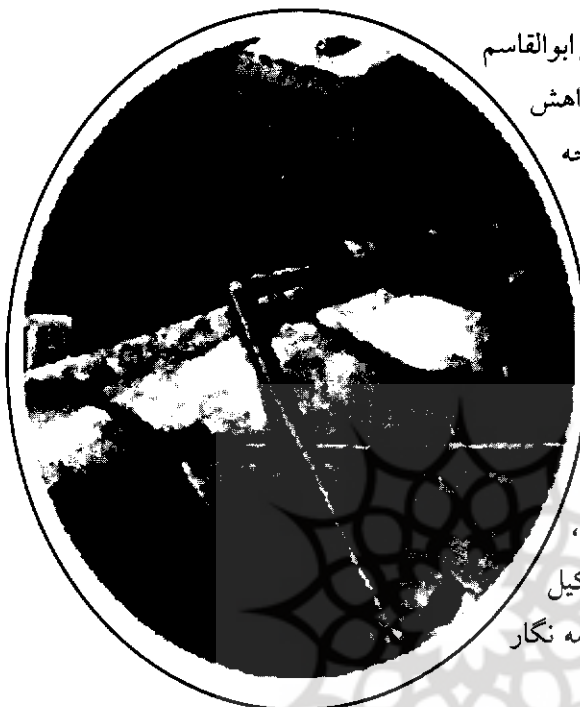
آن شب در خانه یکی از دوستانش مهمان بود. عده ای از دوستان هنرمند و هنر شناس حضور داشتند مجلس شعر خوانی بود. تفضلی که از شاگردان فروزانفر بود و قسمت های عمده مثنوی را حفظ میداشت، در آنشب اشعاری مناسب حال از مثنوی خواند. نیمه شب همه به خانه هایشان رفتند. تفضلی هم رفت. همه به خواب رفتند، جز تفضلی که آن شب یک بار دیگر اندیشه «مرگ خود خواسته» را در فکرش مرور کرد. همه کارهایش را از قبل آماده ساخته بود. نوترین لباسش را پوشید و آخرین نامه هایش را برای عزیزترین عزیزانش نوشت. آنگاه محلولی را که از قبل آماده کرده بود سرکشید. برای آنکه اثر مزه تلخش را از بین ببرد، چیزهایی آماده کرده بود روی آن خورد. او چند شماره تلفن را نوشته بود که با آنها خداحافظی کند، اما فکر می کرد اگر کمی زود تلفن کند آنها خود را به او خواهند رساند و بار دیگر ماجرای روده شویی و دردها و ناراحتی ها تجدید خواهد شد. آنگاه نمره تلفن نزدیکترین دوستش «سعیدی سیرجانی» را گرفت، وقتی او گوشی را برداشت گفت:

**در اواخر عمر به
مرگ بیش از
زندگی می اندیشید
او که می دید
سرطان کم کم همه
وجودش را فرا
گرفته است تصمیم
گرفت به نوعی با
مرگ کنار بیاید**

همه چیز تمام شده ... کاری را که می بایست بکنم بالاخره کردم. حالا از تو یک خواهش دارم ... مرا راحت بگذار تا آرام بمیرم ... دیگر هیچکس نمی تواند برای من کاری بکند ... چیزی که من خورده ام پاد زهر ندارد ... شما هم بیهوده مرا آزار ندهید بی جهت نکوشید مرا از راهی که رفته ام باز گردانید ... کاری نکنید که رنج من طولانی تر شود .. اگر دوست دارید لحظات آخر عمر را راحت بگذرانم مرا به حال خود بگذارید ... مرا با بردن



به بیمارستان و شستن معده رنج ندهید... تو که از گرفتاری من آگاه هستی... اگر هم دیگران خواستند این کار را بکنند تو مانع بشو. دیگر به پاسخ دوستش گوش نداد. شاید هم بغض به دوستش مهلت نداد حرفی بزند. جهانگیر نمی خواست با صدای بغض آلودش او را ناراحت کند، ارتباط را قطع کرد و به چند نفر از دوستان و آشنایان تلفن کرد



ساعتی بعد همه دوستان و خویشاوندان و تنها برادرش ابوالقاسم که در تهران بود در خانه تفضلی جمع شدند. با آنکه خواهش کرده بود بگذارند راحت بمیرد، کسی به توصیه اش توجه نکرد. مگر می شود عزیزی را رها کرد تا بمیرد؟ چون فرصت نبود او را به شهر و بیمارستان مسمومین ببرند، با جسد نیمه جان تفضلی به بیمارستان شهدا در تجریش رفتند. مداواها سود نبخشید. محلولی که تفضلی درست کرده بود غیر قابل علاج بود، او یک بار دیگر روی دست همه بلند شده بود.

به این ترتیب زندگانی پر ماجرای جهانگیر تفضلی، یکی از روزنامه نگاران مشهور وطن ما که بارها وکیل و وزیر و سفیر شد ولی تا آخر عمر همه او را روزنامه نگار می شناختند، به پایان رسید...

در روز خاکسپاری تفضلی، خویشاوندان و دوستان تفضلی زحمت زیادی نداشتند. تفضلی کارشان را آسان کرده بود. او چندی قبل در امامزاده طاهر کرج قبری خریداری کرده بود، یک روز قبل از خود کشی به محل قبر خودش رفت دو کارگر گرفت دستور داد قبر را به اندازه دلخواه بکنند. یکی دو بار هم داخل گودال شد با دقت (پرو) کرد تا قبر درست اندازه او باشد. در آن لحظه که کارگران با بیل و کلنگ زمین سخت را می کنند و او ایستاده و به آنها نگاه میکرد، به چه می اندیشید؟ احتمالاً به (مرگ با اراده قبلی).

جهانگیر تفضلی در روز ۲۹ آذر ۱۳۶۹ درگذشت. او به هنگام مرگ ۷۸ سال داشت و ۱۲ سال آخر را تقریباً خانه نشین بود. به مناسبت درگذشت او مجلس ترحیم برگزار نشد. آگهی درگذشت او که فقط در روزنامه اطلاعات چاپ شد، خلاصه و کوتاه بود:

جهانگیر تفضلی هم رفت ...

به خواست آن شادروان مراسمی برگزار نخواهد شد.

خاندان تفضلی

علاقمندان به این سلسله مباحث می توانند از طریق تلفن شماره ۰۲۰۴۵۸۸۰ یا فاکس شماره ۰۲۰۴۱۰۲۸۹۰ بانویسنده مقاله ارتباط حاصل کنند.

